

فروردین، ماه نوزایش شکوفه‌ها و رویش اسپرغم‌ها

(کلگشتی باکاروان بهاری در گلستان فرهنگ‌های دوردست)

(به مناسبت فروردینگان)

جابر عناصری

استادیار مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

بگذر از باغ جهان يك سحر ای رشك بهار
تا ز گلزار و چمن رسم خزان برخیزد
«مولانا جلال‌الدین مولوی»

مقدمه:

سالی به‌همراه فاصدان بهاری، و آن‌گاه در رکاب موکب تابستانی، پای همت در راه معرفت نهادیم و دل از مهرها انباشتیم و در گذرگاه آیین‌ها به نظاره ایستادیم و حیران و محو تماشا، به باورها و پندارهای مردم دیارمان نگریستیم. از سبزه‌قبائی که «نومزۀ نوروز» می‌باقت تاریخش باران نیسان و رحمت‌ابره‌ای باران‌زا و رویش اسپرغم‌ها و به‌سنبله‌نشستن دانه‌های گندم در گندم‌زارها و پیراستن طبیعت به‌گاه جشن خرمن‌ها و دل‌مهر بودن به مهرگان و ستایش آناهیتا، آب بانوی مهربان تا گرمی تن به لهیب آذرخش آذرگان، جملگی چشم بینائی می‌خواست و گزیدن انگشت حیرت بر دندان که چگونه پائیز جایگاه به زمستان می‌سپارد و در شیمانگاه بلند زمستانی، دی‌ماه چهره می‌نماید و سپیده‌دم زمستان با اورمزد روزش از صولت سرما سخن می‌گوید و نفس زمین می‌برد، و چه‌سان بهمن، «سده» و پیدایش آتش را جشن می‌گیرد و کم‌کم دست در دست اسفند می‌گذارد و کبوتران بیک بهاری را خیرمقدم می‌گوید و اسفندارمذ نهالان نورسته را با هزاران چشم نگران بر بستر خاک می‌نشانند و نسو بهار را - بار دیگر - صلا و ندا می‌دهد و شادباش می‌گوید^۱.

۱. اسپرغم = به‌کسر اول و فتح سوم و پنجم = ریحان. گرچه ریحان، گیاه مختص به شهر یورماه است؛ در این مقاله صرفاً به‌عنوان یکی از رستنی‌های معطر نام‌برده شده است.
۲. اشاره به مقالات راقم این‌طور که از شماره ۷ سال اول مجله چپستا تا شماره‌های ۷ و ۸ سال دوم این گرامی‌نامه در توصیف دوازده‌ماه سال به چاپ رسیده است و به تفصیل در مورد اسطوره‌ها و باورها و معتقدات مربوط به ماه‌ها و فصول سال بحث شده است.

اینک توشه راه برگرفته ایم و جاده پندار در پیش رو نهاده ایم تا بر هودج خیال بنشینیم و کاروانی در راه بیاندازیم و رحیل چهار سوی جهان شویم و لختی در سایه شاخساران درخت تنومند فرهنگ و تمدن دیارهای دور دست بیاسائیم و آیینها و پندارهای سرزمین خویش را به همدوشی و همسانی سنتهای مردم مناطق مختلف جهان بکشانیم. شاید پرده از رخ افسانهها برداریم و از قصهها، حصه‌ای برگیریم و دل‌هایمان را به هم نزدیک تر نمائیم و در جهانی که میهن بزرگ جملگی انسانی‌هاست - همگان به یکسانی اندیشه‌ها برسیم که:

آن‌جا که شناخت درمیان باشد،
اندیشه‌ها هم آهنگ‌اند.

زرتشت - گات‌ها

این مقاله، نخستین مقوله از این تصمیم است. به امید این که گام‌هایمان استوار و پهن‌دشت خیال در برابر دیدگانمان گسترده باشد.

چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی

نگاریدن آن کجا بشنوی «فردوسی»

در دیار مدام بهار ایران زمین، قصیده نغز و شیوای فصول اربعه، به طلایه‌داری «فروردین» و حسن مطلع باد بهاری آغاز می‌شود که از هر مصرع این دیوان طبیعت، بوی باران به مشام جان می‌رسد و بیت بیت حماسه زیستن انسان از گاه آفرینش - که سرآغازش در قلمرو اسطوره، در فروردین ماه رقم زده شده - به عطر عاطفه ریاحین آکنده است و منظومه بهار با کولباری از بنفشه و شمشاد‌های سبز و جوش چشمه‌ها از سینه ستبرکوه‌ها و دمیدن لاله‌ها از سنگ خاره‌ها آغاز می‌گردد که پیرامون هر برکه‌ای باید به نظاره ایستاد و به تماشای حریر سوسن افکنده در قدوم نوبهار نگریست^۳ که چه سان ابرهای سترون ایام خزان و سپس کژخوئی آسمان زمستانی از پس زور آزمائی سرما - برانگیز خود، باز پس می‌نشیند و هزاران چشم شور بخار و خسک دیگان و ایام زمستان - که در تماشای مخمل سبزه گسترده در قدوم بهار به کورچشمی می‌رسند - به پیکر رعنا ریاحین مؤثر نمی‌افتد و زمین در پرتو پرچم سرخ‌فام گل‌های خفته در سینه دشت‌ها، خیمه آرامش و شور و نشاط برپا می‌کند و رخوت زمستانی را از تن ساقه‌ها دورباش می‌دهد و جوشش آب‌ها و شکفتن گلبرگ‌ها را می‌نگرد و طپش دل‌بی‌قرار غنچه‌ها را برای شکوفائی به گوش جان می‌شنود. چرا که رستاخیز طبیعت در پیکاه «اورمزد روز» فروردین اتفاق می‌افتد و محشری از هلهله جوانه‌ها، حشر نباتی و رویش مجدد گیاهان را بر

۳. به پیرامون برکه و آبگیر ز سوسن بیفتن بساط حریر

«نظامی گنجوی»

پا می‌نماید.

زمان، آغاز اعتدال ربیعی است و خورشید در نهایت جلا و درخشندگی^۴ زمزمه جشنواره‌های بهاری گل‌ها و نوبرانه‌های با طراوت به گوش می‌رسد و هماهنگی انسان با طبیعت، بشارت داده می‌شود. بره‌های ابلق چشم سیاه که هنوز سم‌هایشان به تک‌پوی در بستر زمین استوار نگشته است، از پس روزان بندی بودن در آغل‌ها، به بوی بهار، عنان صبر از کف می‌دهند و راهی دشت و دمن می‌گردند تا از سینه مادران، شیرۀ هوش-ربای سبزه‌های نوری را بنوشند و «شیرمست» شوند^۵.

جهان از نو به قیام سبزه‌ها - به رستاخیز بهاری همت می‌گمارد. طبیعت شاداب می‌گردد و انسان را به‌همدلی فرا می‌خواند و انسان‌ها به یاد روزان فسردگی نیاکان، قدوم فروهرهای خوب شهپر را گرامی می‌دارند و فروردین را ماه اندیشه مرگ و تجدید حیات می‌نامند^۶ تا نیندارند که همیشه ایام آفتاب زندگی به‌درخشش لایزال استوار است بلکه از پس هر زندگی و طراوت و شادمانی، غمی چشم‌انتظار است و مرگی که سرنوشت محتمل همگان است و رفتن به سینه‌م‌ام ایزد زمین‌گزیرناپذیر. و در این چرخش ایام، نوازش ریاحین و سنبله‌بستن‌خوشه‌ها و تولیدمثل جانوران و میلاد بنی‌نوع بشر، میسر بهار دیگری است. بهاری که زمین بی‌جلوه از حیات را جلا و پاکیزگی می‌دهد و دانه-های پوسیده خفته در خاک را به رویش مجدد فرامی‌خواند و جوانی بخت و اقبال برای زندگان آرزو می‌کند و یادواره مردگان را برپا می‌سازد. و این حدیث - داستان دیرپای عمر انسان است و چرخش افلاک، که درگاه شماری به‌دینان و نیاکان شاعرمنش ما در روزگاران گذشته از فروردین‌ماه شروع می‌گشته است:

جوان باد بخت تو در فرودین

چو در فرودین ماه روی زمین «فردوسی»

۴. جالب‌توجه است که به هنگام نوروز، در آذربایجان مراسم خاص «دعوت از خورشید» انجام می‌گیرد. چو آنکه خورشید مظهر بهار است و بخشنده نور و روشنایی. به بیستی از «دعوت خورشید» گوش فرا دهیم:

کوهلدن آتین مین چیخ

گون چیخ، گون چیخ

برگردان:

اسبت را سوارشو ازغار درآ.

آفتاب درآ، آفتاب درآ

۵. شیرمست شدن = به قدر کافی از سینه‌م‌ها شیر خوردن.

۶. در این مورد بنگرید به مقاله: «فروردین» ماه اندیشه مرگ و تجدید حیات (پایان)

فسردگی طبیعت و آغاز باروری و شکفتگی (آن) نوشته: جابر عناصری. مندرج در شماره ۹،

سال اول، مجله چیستا صص ۱۱۲۹-۱۱۵۲.

«... فروردین نام ماه اول سال شمسی باشد و آن بودن آفتابست در برج حمل و آن برج اول است از بروج دوازده گانه فلك و نام فرشته‌ای هم هست و او از خازنان بهشت است و تدبیر امور و مصالحی که در این ماه و در فروردین روز که نوزدهم این ماه است واقع شود بدو متعلق است و نام روز نوزدهم باشد از هر ماه شمسی و درین روز فارسیان جشن سازند و عید کنند. نیک است در این روز به اعتقاد پارسیان جامه نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و رمه گاو و اسبان.

می گویند خداوند در این روز عالم را آفرید... آدم علیه السلام هم در این روز خلق شده. . . جمشید نیز در همین روز بر تخت مرصع مقابل آفتاب بنشست. می گویند در این روز جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل شد... علی (ع) در غدیر خم به ولایت انتخاب گردید و ابراهیم نبی بت‌ها را شکست...» (برهان قاطع)

راقم این سطور، بندگان حوادث مختص فروردین ماه را در مقاله دیگری - در گرمی - نامه چیستا - باز گفته است.^۷ آن چه اکنون در پیش رو داریم، تنبھی است بر این که انسان که فرزند طبیعت است در محل تلاقی فرهنگ‌ها ایستاده و علی رغم تنوع فرهنگی، به تفاهم متقابل و وحدت و انطباق فرهنگی می اندیشد. اگرچه هر فرهنگی به نوبه خویش منبع بی پایانی از شکفتنی‌هاست، اما بسیاری از آداب و رسوم و آیین‌های اقوام گونه گون، ای بسا تنها زبان مشترک انسان‌ها قرار می گیرد. آیین مرگ و نوزایش مظاهر طبیعی و اعتقاد به رستاخیز طبیعت به هنگام بهار از جمله علائم این زبان مشترک است.

به جرأت می توان گفت که اندیشه رستاخیز و چیرگی بر مرگ و تجدید حیات، در همه تمدن‌های جهان شکفته است. با توجه به تقسیم بندی سال در گاه‌شماری‌های مختلف به دو موسم «باروری» و «سترونی» یعنی تابستان (= فصل گرما و رویش نباتات) و زمستان (= فصل سرما و فسردگی طبیعت)، «شکفتگی زمین» در موسم بهار مستلزم پرمردگی قبلی زمین است و قیام جوانه‌ها از خاک و حشر نباتی، مرگ انسان و نوزایش فرزندان آدمی را گواهی می دهد و بسیار هنگام، انسان به لطایف الحیل و در قالب اسطوره و آیین و همراه «پرستش - نمایش»^۸، به «مرگ ساختگی» و رجعت و رستاخیزی ساختگی می اندیشد تا مگر برای کفاره گناهان همگانی مراسمی ترتیب دهد. (به شرحی که در سطور بعدی شاهد خواهیم بود).

۷. ر. ک به زیر نویس شماره ۶.

۸. Cult - Drama.

در نزد برخی از ملل جهان رسم چنانست که به هنگام بهار و در نخستین روزهای فروردین ماه، از میان خود - برای مدت فصل بهار - دختری زیبا برمی‌گزینند و او را به عقد ازدواج جوان نظر کرده قوم درمی‌آورند و «امیر بهاری» و «بانوی فصل بهار» را در مجلسی به یکدیگر تزویج می‌نمایند تا از طریق تلقین و از راه سرمشق دادن، انسان‌ها برای باروری و مزارع برای حاصلخیزی و درختان به منظور شکوفائی، عبرت گیرند.

در این جوامع غالباً در موقع بذرافشانی، جشن‌های خاصی برپا می‌گردد که غرض به غیرت در آوردن زمین است تا به زمین در ابتدای بهار بفهمانند که از رخوت زمستانی بیرون آید و دانه‌هایی را که به آن می‌سپارند، خوب در سینه خود بپروراند و محصولی فراوان بیار آورد.

در برخی از سرزمین‌ها، آن‌گاه که فروردین ماه، فرارسیدن بهار را در بوق و کرنای چهچه پرندگان اعلام می‌کند، «سلطان بهاری» یا امیری و حاکمی موقتی بر تخت می‌نشانند. فقط محض اجرای مراسم و آن هم سمبولیک و نمادین که فردی با قامتی ناستوار و هیکل کریه و منظری رعب‌آور، در صحنه تمثیل بر آورنگ حکومت می‌نشیند و از باب سخریه و تفریح، احکامی صادر می‌نماید، عزل و نصب و مصادره می‌کند و پس از چند روز معزول می‌گردد و حکومت بی‌اساسش خاتمه می‌یابد یا ظاهراً به مرگ محکوم می‌گردد. تو گوئی زمستان در پای بهار به کرنش می‌افتد و رجز خوانی «سلطان سرما» در برابر آوای هزارستان - دیگر هراسی در دل‌ها نمی‌افکند و دلمشغولی انسان‌ها مجالی به اندیشه در برابر دیو کریه‌المنظر سرمانمی‌دهد. این جاست که «مرگ ساختگی» حاکمی کژخو (= زمستان) رجعت «سلطان بهار» را به همراه می‌آورد.

در گذشته‌های دور دست - هم چنین در روزگار ما در برخی از نقاط ایران، مراسمی در موسم بهار و هم‌زمان با آغاز فروردین ماه، اجراء می‌گردیده است که بی‌شباهت به پندار و تمثیل‌های بازگفته شده نیست:

مراسم چنین است که در ایام عید و اوایل فروردین ماه، محض تفریح خاطر و خنده، کسی را به نام «میر نوروز» و «امیر بهاری» اختیار کرده، او را بر تخت می‌نشانیده‌اند. پس از انقضای ایام جشن، سلطنت او نیز به پایان می‌رسید و گویا پادشاه واقعی وقت هم به خاطر متابعت از سنت عمومی در آن چند روزه خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع می‌کرد و نام پادشاهی را با همه لوازم صوری آن به یکی از افراد که «میر-نوروزی» خوانده می‌شد واگذار می‌نمود. پس از چند روز سلطنت کوتاه میر نوروزی به پایان می‌رسید و امور به مجرای عادی خود باز می‌گشت. به همین علت تعبیر «پادشاه نوروزی» کنایه شده است از پادشاهی که مدت سلطنت او بسیار کوتاه و فرمانروائی او بسیار متزلزل و بی‌دوام و بی‌اساس باشد. این رسم حتی در اشعار شعرای نامی ایران نیز مجسم

کشته است. حافظ در این زمینه می گوید:

سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

مرحوم علامه قزوینی در مجله یادگار، درباره اشاعه این رسم به سایر کشورها که با ایرانیان مراد داشته اند، می نویسد که «مقریزی» در «خطط» درباره اجرای مراسم عید نوروز در سرزمین مصر می گوید:

«در این روز [نوروز] امیری موسوم به «امیرنوروز» سوار می شود، با او جمع کثیری همراه اند و بر مردم حکمرانی می نماید و به مطالبه و جوجهی که به خانه های اکابر می دهند، قناعت می کند.»

مقریزی می نویسد که اجرای این مراسم و عادات در ایام نوروز در تمام عهد خلفای فاطمین و تا مدتی مدید بعد از انقراض دولت ایشان در مصر معمول بود.

مراسم مشابهی در فروردین ماه و در سرزمین ایتالیا وجود دارد که به نحو جالبی «بازگشت بهار» را در بندر زیبا و قدیمی ونیز جشن می گیرند شهری که پایه های آن در آب دریای آدریاتیک بنا شده است:

وقتی زمستان سپری گردید و بهار رسید، ونیزی ها به استقبال «لوچانو» می روند. لوچانو فردی است که لباس خنده آوری پوشیده و با یک چوب بلند بر دست، کاریکاتوری از قایقرانان ونیزی است و هموست که فرمان می دهد تا جشن های قایقرانان ونیزی آغاز شود. مراسم جشن با یک رژه عمومی و جالب قایق های مخصوص ونیز که «گوندولا» نامیده می شوند، شروع می گردد. علاقه مردم ونیز به این مراسم چنانست که در جریان آن حتی بسیاری از زندانیان که جرائم سبک تری دارند به قید ضمانت آزاد می شوند تا در جشن شرکت کنند و حتی بعضی از آنها، خود در نقش قایقران هدایت «گوندولا» را به عهده می گیرند.

پس از مسابقه مربوط به راندن «گوندولا» - افراد بعد از پایان یک روز پر فعالیت و شادی آور، جملگی از سوی «لوچانو» به شب نشینی در میدان مرکزی ونیز به نام «میدان سن بارکو» دعوت می شوند. از فردای مراسم دوباره افراد زندگی عادی خود را از سر می گیرند و زندانیان به زندان برمی گردند و «لوچانو» از فرماندهی موقت برکنار می گردد.

شاید انتخاب امیر موقت تعبیری از آخرین روزهای تسلط سرما و زمستان باشد که طبیعت را در مهار دارد و با شروع بهار و گرم شدن هوا و رویش گل ها، شوکت و سطوت زمستانی محو و بی اعتبار می گردد.

افزون بر این در بسیاری از جوامع، افسانه مرگ زندگی نباتی در زمستان و تجدید

آن در فصل بهار، غودار دوانقلاب بزرگ شتوی (= زمستانی) و هیفی (= تابستانی) است که در قالب «پرستش - نمایش» یا به عبارت دیگر نمایش‌های آیینی برای سپاس از باروری و حاصل‌خیزی زمین مجسم می‌گشته است.

متن اکثر این نمایشنامه‌ها بر زندگی حقیقی انسان‌ها استوار بوده است و مرگ و غیبت انسان را به فسردن و پژمردگی طبیعت مشابه می‌ساختند که نیازمند رجعت‌چهره محبوب از سرزمین فراموش شدگان به جهان خاکی بود. بنگرید به افسانه مرگ سیاوش و سوگ گرانبار او در قلمرو اساطیر ایران باستان که الحق در تفسیر می‌توان گفت که افراسیاب نماد و نشانه خشکسالی و زمستان و سیاوش مظهر بهار و طراوت است. افسانه سیاوش در عین حال حماسه مرگ و زندگی است. ایرانیان روزگار باستان، سرودهای سوزناکی برای این معصوم سرزمین‌انکاره اسطوره ایران قدیم ساخته و پرداخته‌اند. از آن میان سوگواری مردم بخارا و غم‌نامه‌های کوه‌نشینان بسیاری از نقاط ایران برای سیاوش‌شهید از همه جالب‌تر است.^۹ افراسیاب دستور می‌دهد تا خون گرم سیاوش را بی‌درنگ حرام نمایند. اما قطرات خون سیاوش در برهوت صحرای ظلم دژخیم تورانی بر زمین می‌چکد و گلی زیبا و رنگین از خون او می‌دمد.^{۱۰} از آن زمان به بعد نه یک سال که هر سال در یوم قتل سیاوش - مردم به «سووشون» می‌نشینند و به هنگام رؤیت «گل سیاوشان»^{۱۱} اشک در دیده می‌دوانند و رجعت مجدد سیاوش را در هیکل شاخه زیبای این گل، جشن می‌گیرند.

در نمایش‌های آیینی و تمثیلی سرزمین یونان، افسانه فسردن طبیعت و تجدید حیات آن، به ظریف‌ترین کلام و در قالب اسطوره «دمتر» (Déméter) - «پرسفون» (Persephone) بیان گردیده است.

برای یونانی‌ها، «دمتر» مام ایزد شکیبائی و بخشندگی و مظهر زمین و ربه‌النوع

۹. برای آگاهی افزون‌تر بنگرید به: *تال جامع علوم انسانی*
- مراسم آیینی و تئاتر. ترجمه و تحقیق جابر عناصری، (از انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ اول، تابستان ۱۳۵۸).

- درآمدی بر: تجلی سیمای قدیسین و معصومین در نمایش‌های اسطوره‌ای - آیینی (مقاله نوشته: جابر عناصری، مندرج در نمایش (ویژه‌نامه نخستین جشنواره سراسری تئاتر فجر) شماره ۱ و شماره ۲ بهمن‌ماه ۱۳۶۱.

۱۰. گیاهی برآمد همانگه ز خون بدانجا که آن طشت شد سرنگون
گها را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسپاوشان
«فردوسی»

۱۱. این گیاه، امروزه به نام پرسپاوشان (Capillaire) معروف و در طب مورد استفاده است.

خرمن و آموزنده رازکشت غلات به آتنی‌ها، منشأ الهام قصه‌ها، آثار هنری ارزنده‌ای گردیده است. شاعری او را چنین وصف کرده است:

دمتر که موی خرمائی دارد

به کمک وزش باد،

گندم را از پوست نازکش بیرون می‌آورد.

اوصاحب دختری وجیه به نام «پرسفون» بود. دختری تیزها باگیسوان بلند زرین و تابدار و پله درکشتزارهای سرسبز و غنوده در میان سبزه‌ها وهم آواء و سرودخوان با همدمان جوان در میان گل‌ها و درحالی که سرودهایی به هنگام گل‌چینی خطاب به «دمتر» در دشت‌های حاصلخیز می‌خواندند:

الهیة مقدس. مام زمین

تو که از سینه پر مایهات

مردم و جانوران و جوانه و برگ و غنچه و شکوفه

برمی‌خیزند.

مام زمین

تو که با میخ‌های شبنم

این گل‌های نو رسته را می‌پروری

همیشه جاوید و سوسبز بمان.

روزی هادس (Hadés) یا پلوتون (Plouton) فرمانروای سیاه چرده سرزمین

مردگان - واقع در ژرفای زمین - با اراپه تندرو خویش بدروی زمین آمد و به تصادف



طرح شماره ۱-

«دمتر» الهیة مغموم و

مام ایزد مهربان، در

غم دخترک گمشده‌اش

«پرسفون» هر کوی و

دیاری را به زیر پانهاد.

به پرسفون - دختر ربه النوع گل و گیاه بهاری - برخورد.
 پرسفون اسیر هادس گشت - و در برابر چهره کریه «هادس» تاب مقاومت نیاورد.
 هادس او را به جهان زیر زمین برد.
 دمتر به دنبال دختر خود تمام خطه یونان را زیر پا گذاشت و دخترک گمشده خود
 را نیافت (طرح شماره ۱). آن گاه دریافت که خدای دوزخ (هادس) دخترک زیبای او را
 به همسری برگزیده است.

دمتر نقابی بر صورت افکند و به سوگ پرسفون نشست. زمین دیگر بارور نگشت،
 غنچه‌ها فسردند و درختان از باروری باز ماندند. قحطی و خشکسالی بر سرزمین یونان
 حاکم گشت. جویبارها از زمزمه باز ماندند و چشمه‌ها کور گشتند. عاقبت خدای خدایان
 مقرر نمود که پرسفون نیمی از سال را در کنار شوی خود (هادس) در جهان ظلمات و دیار
 فراموش شدگان به سر برد (طرح شماره ۲) و نیمی دیگر از سال را به حضور مادر خود -
 به روی زمین - برگردد.

بدین ترتیب تراژدی دمتر و ربوده شدن دختر او، در سرزمین یونان عملاً به جسم
 می‌گردید و هر صحنه درجائی مناسب نمایش داده می‌شد.

مضمون این داستان کنایه زیبایی است از مرگ و تجدید حیات سالانه نباتات و
 تغییر فصول. جهان زیرزمین، نشان شش ماه فسردگی طبیعت در خزان و زمستان است.
 و شش ماه دیگر از سال به بالندگی نباتات و باروری آن‌ها در بهار و تابستان مختص است.
 هنگامی که دمتر در غم دختر گمشده اش زاری می‌کرد، مردم الوسیس (Eleusis)



طرح شماره ۲-

«پرسفون» دخترک ننگون -
 بهخت «دمتر» به همراه
 «هادس» فرمانروای
 دنیای تاریکی ها و جهان
 زیر زمین.
 خوشه‌های طلائی گندم
 در دست «پرسفون» دیده
 می‌شود.

- دره پرگل سرزمین آتیکا - گرچه او را نشناختند ولی مورد محبت اش قرار دادند. از این رو دمتر راز کشاورزی را به آنان و به مردم آتن آموخت^{۱۲}. هنوز هم دخترکان دره زیبای الوسیس هر سال هم زمان با رویش گلها در فروردین ماه، با سبدهائی از شاخه های گل و شکوفه و میوه های نوبرانه مقدم پرسفون را گرامی می دارند و جشنی برپا می سازند. (طرح شماره ۳).

رفتن پرسفون به زیر زمین، نماد نرسدن رباحین و رجعت او، زمان شکوفایی مجدد گیاهان و ایام طراوت و شادمانی زمین است. زمینی که دمتر مظهر آن به شمار می رفت. در دنیای قدیم افسانه آدونیس (Adonis) نمودار دیگری بود از رویش گیاهان و پژمردن آنها. بنا به روایات، آدونیس جوانی بود زیباروی و مورد مهر آفرودیت و



طرح شماره ۳-

هر سال در دره های پرگل «الوسیس»، یونانی ها با میوه های نوبرانه و با گل و سنبل، جشنی بر پا می سازند و بازگشت «پرسفون» به روی زمین را - به هنگام بهار - عزیز می دارند.

۱۲. در میتولوژی رومی ها، «سرس» (Ceres) معادل با «دمتر» و مام ایزد کشاورزی و رویش گیاهان بوده و کلمه «سریل» (Cereal) در زبان های لاتین به معنی «حبوبات» از این کلمه مشتق شده است. «سرس» در تصاویر و پیکره ها، تاجی از خوشه های گندم یا هلالی از گل های رنگین بر سر دارد. در برخی از شمایل ها، «سرس» داسی بردست گرفته و ردائی بزرگ طلایی روشن یعنی رنگ گندم برتن دارد.

پرسفون. اما آرس (Ares) که به آدونیس حسد می‌برد، به صورت گراز می‌آید و او را می‌کشد. از خون آدونیس، گل شقایق می‌روید و آفرودیت به غم می‌افتد. «زنوس» (Zeus) به آفرودیت فرمان می‌دهد که آدونیس (گل شقایق) را نصف سال به پرسفون واگذارد تا او بتواند آدونیس را با خود به زیر زمین برد. در قبرس و فنیقیه، مردم در عید آدونیس، برای مرگ آدونیس (به زیر زمین رفتن او در زمستان) و ظهور مجدد او (رویش گل شقایق در بهار) سوگواری و سپس شادی می‌کردند. در واقع آدونیس مظهر رویش گیاهان به‌شمار می‌رفت.

در سرزمین «کارتاژ»، «اشمون» (Eshmoun) خدای روئیدنی‌ها و ضامن مرگ و تجدید حیات نباتات، همچون آدونیس عزیز داشته می‌شد.

داستان دمتر و پرسفون و آفرودیت و آدونیس، بسی شباهت به داستان «ایزیس» (Isis) و «اوزیریس» (Osiris) در افسانه‌های مصری نیست.

در اساطیر مصری، ایزیس نیز سمبول زمین و باروری به‌شمار می‌رود. اوزیریس خدای مظهر نیل و نماد خورشید، مورد بغض و حسد برادرش «ست» (Set) خدای خشک‌سالی و زمین بایر قرار می‌گیرد، «ست» پس از تدابیر شوم بر اوزیریس غلبه می‌یابد و او را می‌کشد و جسد او را بر تابوتی از چوب سدر نهاده بر رود نیل می‌افکند. ایزیس زوجه و فادار اوزیریس به طلب او برمی‌آید و پس از رنج‌های فراوان عاقبت آن جسد را در سواحل شام یافته و به مصر باز می‌گرداند. «ست» دیو پلیدی که با دم سوزان خود کشت را می‌سوزاند، بار دیگر از رجعت جسد آگاه گشته، از روی خشم نعل اوزیریس را به چهارده قطعه پاره پاره ساخت و هر قطعه‌ای را در ناحیه‌ای از نواحی مصر مدفون نمود. از آن زمان آن اراضی از برکت جسد اوزیریس دارای خاصیت نباتی و نمو غلات شد.^{۱۳}

مصریان قدیم هر سال در فصل بهار، نمایی هیجان‌انگیز از افسانه مرگ و رستاخیز اوزیریس را برپا می‌کردند.

در سرزمین «فریژی» (Phrygia)^{۱۴}، الهه بسیار زیبایی فریژی‌ها، «سیبل» (Sybille) یا «کیبل» نام داشت که اسم خود را از کوه «Kybela» برگرفته بود. سیبل مام ایزد باروری و مظهر زمین کشت نشده و نماینده نیروهای مولد طبیعت به‌شمار می‌رفت. «سیبل» یار خود «آتیس» (Attis) را طی حوادثی از دست می‌دهد و گریان و اشک ریزان به جستجوی او می‌پردازد تا این که آتیس که از چنگال گراز نجات یافته است به هیأت درخت کاج، حیات نباتی خود را آغاز می‌کند.

۱۳. در کنار پیکره اوزیریس همواره سبده گل یا کیسه‌های حبوبات و غلات مشاهده می‌شود.

۱۴. نام مملکت قدیمی در مرکز آسیای صغیر.

در روزگاران قدیم، فریژی‌ها در هفته‌ای مقدس در پایان ماه مارس (اواخر زمستان) مجالس یادبودی برای نشان دادن مصائب آتیس برپا می‌داشتند. مرگ و رستاخیز آتیس نیز نشان پایان زمستان و آغاز فصل رویش گیاهان محسوب می‌گشت.

اینک به افسانه «ایشتار» (Ishtar) الهه طبیعت در بین‌النهرین گوش فرادهیم که دلداری خود «تموز» (Tammuz) را که به وسیله گرازی به هلاکت رسیده است به جهان زندگان باز می‌گرداند. ایشتار همچون «دمتر»، الهه مادری و مام ایزد حاصلخیزی و باروری عنوان یافته‌است. افسانه رویش گیاهان - در سرزمین بین‌النهرین - بانام «ایشتار» و «تموز» همراه است. در متن سومری، «تموز» برادر کوچک ایشتار است و در متن بابلی گاهی معشوق و زمانی عنوان پسر او را دارد. این هردو متن به اساطیر دمتر و پرسفون و صدها اسطوره دیگر مرگ و رستاخیز طبیعت مشابعت می‌یابد.

«تموز» گوسفندان یله داده و به زیبایی زیر سایه درخت تناوری به استراحت نشسته بود. ایشتار که پیوسته تشنه عشق بود، به دام عشق «تموز» گرفتار آمد و بر آن شد که وی را به همسری خود برگزیند. ولی تموز با حمله گرازی وحشی (مظهر خشکسالی و بی‌برکتی زمین) از پای درآمد و مانند همه مردگان به دوزخ تاریک زیر زمین فرو رفت. ایشتار به اندوه سخت گرفتار شد، و عزم جزم کرد که بر زمین فرو شود (طرح شماره ۴) و با شستن زخم‌های تموز در یکی از چشمه‌های شفا بخش، زندگی را به وی بازگرداند. آن‌گاه با زیبایی خیره‌کننده خویش به دروازه دوزخ نزدیک شد و رخصت خواست که به آن درآید. اما آن‌گاه که به زمین اندر شد محبوس گردید و به دوزخ در بند شد. زمین که از غیبت ایشتار اندوهناک شده بود، همه هنرها و راه‌های محبت را یکباره فراموش کرد: دیگر گیاهی گیاه دیگر را بارور نمی‌ساخت، سبزی‌ها پژمرده شدند و جانوران دیگر گرمائی در خود احساس نمی‌کردند. ریشه محبت و عاطفه در مردم خشکید.

عاقبت خدایان دریافتند که کاری عبث انجام داده‌اند. اجازه دادند که ایشتار آزاد شود. ولی ایشتار به بازگشت بر روی زمین جز آن که «تموز» را با خود همراه ببرد، خرسندی نمی‌داد. درخواست وی پذیرفته شد و چون دوباره بر روی زمین آشکار گردید، گیاهان از نو به روئیدن و شکوفه کردن آغاز نمودند و زمین پر از خوردنی‌ها شد. این داستان شاعرانه بی‌شک غیبت خدای نباتی به هنگام زمستان و رجعت او را در آغاز فصل گرما عیان می‌سازد. به خصوص این که اگر در مفهوم «تموز»^{۱۵} اندکی تأمل شود، و به انقلاب صیفی توجه گردد.

بابلی‌ها به خاطر مرگ تموز روزی سوگواری می‌کردند. و روز دیگر را به یادگار زنده شدن و رستاخیز او به جشن و شادی می‌پرداختند. در اکثر نقاط بین‌النهرین اجرای نمایش-

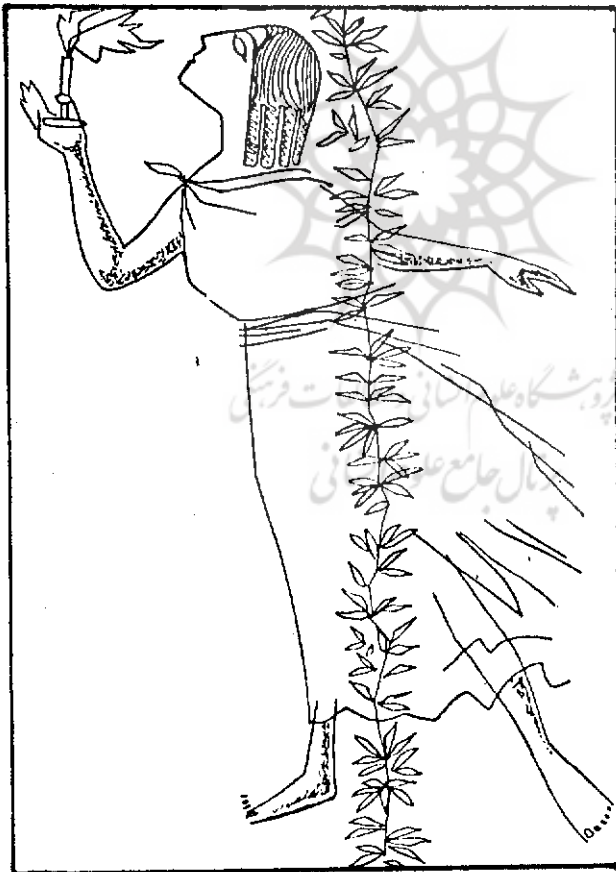
۱۵. به فتح تا و ضم میم - تابستان و موسم گرما.

های اندوهناک برای سوگواری و تعزیت «تموز» معمول بود.

در میتولوژی «نورس» (= Norse = نروژ قدیم)، «بالدر» (Balder) رب النوع آفتاب و پسر «اودین» (Odin) پدر کل عالم، در میان مردم «نورس» محبوبترین خدایان شمرده می‌شد. وی سرنوشتی همانند اوزیریس و آنیس و تموز داشته و ایزد تجدیدکننده حیات بوده است.

در نزد ارمنیان، خدای طبیعت و گیاهان، «آرا» نام دارد که صاحب عمر جاودانی است. او هر سال هنگام فرارسیدن بهار، عمر دوباره می‌یابد تا باردیگر در موسم پائیز بمیرد. آکادمیسین گ. قاپانسیان در کتاب خود موسوم به: «پرستش‌آرای زیبا» در این باره چنین می‌نویسد:

«... آرا مظهر بهار و نشانگر تجدید حیات طبیعت و گیاهان است. آرا مجسم‌کننده نیروی طبیعی است که به‌هنگام بهار، از حالت خواب زمستانی



طرح شماره ۴ -
«ایشثار» الهه باروری
و گیاهان، به دنبال
«تموز»، به‌دل تاریکی-
های زمین و تا دروازه
دوزخ پیش رفت.

بدرآمده و به تکاپو می‌افتد. به عبارتی جامع‌تر: «آرا» مظهر حیات و مرگ طبیعت است.»

جملگی افسانه‌های یاد شده، تمثیلی است از رویش گیاهان در بهار و تابستان و پژمردن آن‌ها در ایام خزان و زمستان.

آن‌گاه که انسان رمز و راز طبیعت را دریافت و حوادث فلکی را امری طبیعی تلقی نمود، مراسم - هویت انسانی به خود گرفت و به جای کنکاش در قلمرو افسانه‌ها، شناخت انسان مورد توجه واقع شد و آداب و رسوم پُرسشش طبیعت، جایگاه خویش را به مراسم بزرگداشت انسان‌ها سپرد. انسان‌هایی که منبع خیر و مهری و مظهر نیکی و خیرخواهی محسوب می‌گشتند. چنان‌که در آیین مزدیسنا، فرورهای نیکان و نیاکان راء، هنگام نوروز و در نخستین روزهای فروردین در جمع زندگان حاضر نمودند تا شاهدشادمانی زندگان به روزگار رشد و بالش گیاهان و تجدید حیات مجدد طبیعت باشند.

بکوشیم در آستان فروردین‌ماه دل به طراوت بسپاریم. باهم هم‌آوا شویم. فرورهای شایسته نیاکان و نیکان را خشنود سازیم و میلاد غنچه‌ها را عزیز بداریم.*

* این مقاله را به روان دختر خواهرم - دوشیزه ناکام «مهین نوروز زادگان» اهداء می‌نمایم. نوگلی که به همراه برگریزان خزان، پرپر شد و رخصت دیدار بهار امسال را نیافت.

کتاب‌نامه:

- ارسطو و فن شعر. مؤلف و مترجم: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، (از انتشارات مؤسسه امیرکبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۵۷).
- افسانه‌های یونان و روم. تألیف گریس ه. کوپفر (Grace H. Kupfer) ترجمه نورالله ایران‌پرست، (از انتشارات دانش - سعدی، تهران ۱۳۵۳).
- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن). ویل دورانت. ترجمه احمد آرام، (بخش اول - کتاب اول)، از انتشارات اقبال، چاپ دوم مهرماه ۱۳۴۳).
- تاریخ تمدن (تمدن اژه‌ای و تکامل یونان). ویل دورانت. ترجمه ع. احمدی و...، (بخش اول)، از انتشارات اقبال، تیرماه ۱۳۴۹).
- برهان قاطع. تألیف محمد حسین ابن‌خلف تبریزی متخلص به برهان. به اهتمام دکتر محمد معین. چاپ علمی.

- تاریخ جامع ادیان (از آغاز تا امروز) تألیف جان ناس. ترجمه علمی اصغر حکمت، (از انتشارات کتابفروشی پیروز، چاپ دوم، فروردین ۱۳۴۸).
- تاریخ و فلسفه مذاهب جهان (از دوران‌های دور تا این زمان - کتاب اول مذاهب خاموش) تألیف بهاء‌الدین پازارگاد، (از انتشارات کتابفروشی اشراقی، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۶).
- تاریخ مختصر ادیان. فلیسین شاله. ترجمه (بااضافات و ملحقات) دکتر منوچهر خدایار - محبی، (از انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ دوم ۱۳۵۵).
- داستان‌های یونان باستان. اثر امیل ژنه ترجمه اردشیر نیکپور، (از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸).
- اعیاد کلیسای ارمنی. اسقف اعظم آرداک مسانوکیان. ترجمه هرایر خالاتیان، (چاپ - وحید ۱۳۵۲).
- نمادهای مادر و رستاخیز (در روان‌شناسی تحلیلی). کارل گوستاو یونگ. ترجمه و نوشته میرجلال‌الدین ستاری. (مقاله):
 مندرج در: مجله جهان‌نو، شماره ۱، سال ۴، فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۸.
- مجله خوشه. شماره ۵۲، یکشنبه ۲۹ بهمن تا ۶ اسفندماه ۱۳۴۶.
- مجله رادیو ایران. شماره ۸۸ اسفندماه ۱۳۴۲، (از انتشارات اداره کل انتشارات رادیو).
- سالنامه کشور ایران. سال سی و دوم. ۱۳۵۶.
- مجله یادگار. دوره ۱، شماره ۳، آبان‌ماه ۱۳۲۳.
- مجله دانشکده ادبیات تبریز. دوره ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۳۴۱.
- مجله بنیاد. سال اول، شماره ۵، مردادماه ۱۳۵۶.
- نمایش (ویژه‌نامه نخستین جشنواره سراسری تئاتر فجر) شماره ۱ سه‌شنبه ۱۲ بهمن ۱۳۶۱ و شماره ۲ یکشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۶۱.
- مقاله: درآمدی بر: تجلی سیمای قدیسن و معصومین در نمایش‌های اسطوره‌ای - آیینی. نوشته: جابر هناصری.

منابع انگلیسی:

1. New Larousse Encyclopedia of Mythology. introduction By Robert Graves. London 1975.
2. Davidson, H. R. Gods And Myths of Northern Europe. Penguin Books. England 1976.
3. Patrick, R. Egyptian Mythology. London 1972.
4. Man, Myth And Magic. (Encyclopedia of the Supernatural) Article (No 52) London 1971.